

اختلاف سنی، بهانه ای برای قتل همسر

کیانا قلعه‌دار

غروب روز جمعه مثل همیشه دلگیر بود. هوای غم‌انگیز پاییزی هم بر این دلگیری می‌افزود. فقط صدای کلاغ‌ها گوش محل را پر کرده بود. باز پرس ویژه قتل هم انگار روز خلوت و کسل‌کننده‌ای را پشت سر گذاشته بود. روی کاناپه خانه‌اش لم داده که ناگهان صدای زنگ تلفن همراه ویژه قتل به گوش رسید. از کلانتری بود افسر نگهبان از قتل زنی میانسال در خانه‌ای حوالی شرق تهران خبر می‌داد. باز پرس ضمن صدور چند دستور از وی خواست صحنه قتل را حفظ کنند. دقایقی بعد نیز آماده و راهی محل قتل شد.

صدای آژیر خودروهای پلیس و آمبولانس ناگهان سکوت سنگین غروب محله را در هم شکست. همسایه‌ها با مشاهده خودروهای پلیس و آمبولانس پزشکی قانونی با عجله به کوچه دویدند. شواهد حکایت از وقوع حادثه شومی داشت. در کمتر از چند دقیقه کوچه مملو از جمعیت شده بود و همه در پی آن بودند که بدانند چه خبر شده است. باز پرس و کارآگاهان جنایی پلیس آگاهی، همراه ماموران کلانتری و پلیس تشخیص هویت یکی یکی از راه رسیده و وارد ساختمان چهار طبقه قدیمی انتهای کوچه شدند. راهروهای قدیمی، باریک و رنگ و رو رفته حس مبهمی به آدم القا می‌کرد. صدای شیون و گریه چند زن و مرد نیز از داخل ساختمان به گوش می‌رسید.

در طبقه سوم خانه، داخل یکی از اتاق‌ها زن میانسالی با ضرب‌های متعدد کارد به قتل رسیده بود. شواهد نشان می‌داد، مدت زمان زیادی از قتل نگذشته است. در گوشه اتاق تکه سنگ خون‌آلودی نیز به چشم می‌خورد.

باز پرس جنایی پس از ورود به محل بلافاصله تحقیقات خود را آغاز کرد. مقتول لباس راحتی به تن داشت اما سر و صورتش غرق در خون بود. جسد پس از نخستین بررسی‌ها برای تعیین علت اصلی مرگ به پزشکی قانونی منتقل شد. هنوز تحقیقات از خانواده مقتول آغاز نشده بود که هر یک از اهالی محل حرفی می‌زدند و نظری می‌دادند. در حالی که هیچ کدام بدرستی نمی‌دانستند چه اتفاقی افتاده است.

پس از نخستین تحقیقات در صحنه جرم، باز پرس از ماموران کلانتری خواست تا زن جوانی را که نخستین بار با جسد روبه‌رو شده بود، برای تحقیق و بازجویی به اتاق بیاورند.

لحظاتی بعد زن با رنگ و روی پریده نزد باز پرس آمد.

– شما چه نسبتی با مقتول دارید و از او چه می‌دانید؟

– عروس این خانم – مقتول – هستم. من و همسر و دختر شش ساله‌ام در خانه پدر و مادر شوهرم زندگی می‌کنیم. ساعت چهار بعد از ظهر مادر شوهرم طبق معمول سرگرم انجام کارهای خانه بود و پدر شوهرم هم تلویزیون تماشا می‌کرد. من هم تصمیم گرفتم همراه دخترم به پارک برویم، هیچ اتفاق، بحث و دعوی هم رخ نداده و همه چیز آرام و طبیعی بود. بعد از پارک به مرکز خریدی که نزدیک خانه بود رفتیم و حدود دو ساعت بعد نیز به خانه برگشتیم. اما هر چه در زدم کسی در را باز نکرد. به ناچار با کلید خودم وارد خانه شدم. هنوز صدای تلویزیون به گوش می‌رسید اما کسی در اتاق پذیرایی نبود، یکر است به آشپزخانه رفته از مادر شوهرم هم خبری نبود، در اتاق خواب آنها باز بود چندبار



مادر و پدر شوهرم را صدا کردم، اما جوابی نیاورد

وارد اتاق که شدم از ترس خشکم زد، جنازه خونین مادر شوهرم روی زمین افتاده بود. شوکه شدم و پاهایم بی اختیار سست شد. باور نمی‌کردم. اتاق پر از خون بود و مادر شوهرم با بیکری خونین وسط اتاق افتاده بود و تکان نمی‌خورد. با این که چشمانش باز بود، اما نفس نمی‌کشید. بسختی خودم را به بیرون خانه رساندم و به سراغ همسایه روبه‌روی رفته و کمک خواستم.

– پدر شوهرتان کجا بود؟

– نمی‌دانم، در خانه نبود.

– فکر می‌کنید این جنایت کار پدر شوهرتان است؟

– چه بگویم آخر غیر از آن دو نفر، هیچ‌کس خانه نبود.

– با هم اختلاف داشتند؟

– بله، خیلی با هم دعوا و جرو بحث می‌کردند. با آن‌که سن و سالی از آنها گذشته بود اما هنوز مثل زن

حادثه منتقل شد. حاضران در محل که با دیدن پیر مرد متعجب شده بودند به هیچ‌عنوان تصور نمی‌کردند وی قاتل همسرش باشد. پیر مرد با قامتی خمیده وارد اتاق شد.

باز پرس با دیدن او پرسید:

چرا همسرت را کشتی؟

– حقش همین بود؛ سزای خیانت، مرگ است.

باز پرس و ماموران پلیس با شنیدن این جمله از دهان پیر مرد کمی متعجب شدند.

شما چند سالته؟

– ۷۸ سال.

– همسرت چند سال داشت؟

– فکر می‌کنم حدود ۶۰ سال.

– منظورت از خیانت چیست؟

– همان چیزی که همه می‌دانند.

چه دلیلی برای این ادعا داشتی؟

– مطمئن بودم.

پیر مرد که با بی‌میلی در این باره صحبت می‌کرد، به دستور باز پرس به تشریح ماجرا پرداخت و گفت: ۴۰ سال قبل با شهنواز ازدواج کردم البته او همسر دوم من بود. همسر اولم بعد از به دنیا آمدن دخترمان از دنیا رفت. در حالی که دخترم نیاز به مراقبت داشت و من هم دست تنها نمی‌توانستم از او نگهداری کنم به پیشنهاد اطرافیان با شهنواز ازدواج کردم. با آن که چندین سال از من کوچک‌تر بود، اما پذیرفت که با من ازدواج و از دخترم مراقبت کند. اوایل مشکل خاصی نداشتیم. او خیلی زود باردار شد و پسرمان به دنیا آمد. او بین بچه‌ها تفاوتی نمی‌گذاشت و به هر دو محبت و توجه می‌کرد. بعد از ازدواج دخترم او با شوهرش به شهرستان رفت. کم‌کم سنم بالا می‌رفت و این تفاوت سنی ۱۸ ساله بیشتر خودنمایی می‌کرد گاهی که با شهنواز بیرون می‌رفتیم مرا به اشتباه جای پدرش می‌گرفتند و این موضوع مرا آزار می‌داد. اما وقتی از کار افتاده و خانه‌نشین شدم غرغره‌های شهنواز هم شروع شد و دائم بهانه می‌گرفت. همیشه به تنهایی یا با پسرمان به مسافرت و گردش می‌رفت و به من بی‌اعتنایی می‌کرد. حتی این‌ها را آخر هم آرایش غلیظ می‌کرد و لباس‌های رنگارنگ دور از شأن می‌پوشید. وقتی هم به او اعتراض می‌کردم، می‌گفت من که هنوز مثل تو پیر و زمینگیر نشده‌ام. نمی‌توانم بقیه عمرم را مریض‌داری کنم.

در حالی که حرف‌هایش بشدت عذاب می‌داد تصمیم گرفتم به هر شکل ممکن از او انتقام بگیرم. وقتی پیر مرد حرف می‌زد باز پرس به داستان لرزان و کمر خمیده او نگاهی انداخت. او از خود پرسید: این داستان لرزان با چه قدرتی سنگی بزرگ را با شدت تمام به سر زن بیچاره کوبیده و چگونه ضربه‌های پی‌درپی کارد را بر پیکر همسرش وارد آورده است؟

دقایقی بعد داستان لرزان پیر مرد با دستبند آهنی به یکدیگر گره خورده و از سوی ماموران روانه بازداشتگاه شد.

اما کارآگاهان در ادامه تحقیق از همسایه‌ها و اهالی محله دریافتند برخلاف اظهارات قاتل، شهنواز زن پاکدامن و مهربان و از نیکوکاران محله بوده که هیچ‌یک از همسایه‌ها مورد مشکوکی از او یا خانواده‌اش ندیده بودند.

وقتی افسر پرونده گزارش کاملی از ماجرا را روی میز باز پرس قرار داد، گفت: تنها انگیزه پیر مرد از این جنایت سوءظن شدید و تفاوت زیاد سنی آنها بوده است. این موضوع را پزشکی قانونی نیز تایید کرده است.

پیر مرد که با بی‌میلی در این باره صحبت می‌کرد، به دستور باز پرس به تشریح ماجرا پرداخت و گفت: ۴۰ سال قبل با شهنواز ازدواج کردم البته او همسر دوم من بود. همسر اولم بعد از به دنیا آمدن دخترمان از دنیا رفت. در حالی که دخترم نیاز به مراقبت داشت و من هم دست تنها نمی‌توانستم از او نگهداری کنم به پیشنهاد اطرافیان با شهنواز ازدواج کردم. با آن که چندین سال از من کوچک‌تر بود، اما پذیرفت که با من ازدواج و از دخترم مراقبت کند. اوایل مشکل خاصی نداشتیم. او خیلی زود باردار شد و پسرمان به دنیا آمد. او بین بچه‌ها تفاوتی نمی‌گذاشت و به هر دو محبت و توجه می‌کرد. بعد از ازدواج دخترم او با شوهرش به شهرستان رفت. کم‌کم سنم بالا می‌رفت و این تفاوت سنی ۱۸ ساله بیشتر خودنمایی می‌کرد گاهی که با شهنواز بیرون می‌رفتیم مرا به اشتباه جای پدرش می‌گرفتند و این موضوع مرا آزار می‌داد. اما وقتی از کار افتاده و خانه‌نشین شدم غرغره‌های شهنواز هم شروع شد و دائم بهانه می‌گرفت. همیشه به تنهایی یا با پسرمان به مسافرت و گردش می‌رفت و به من بی‌اعتنایی می‌کرد. حتی این‌ها را آخر هم آرایش غلیظ می‌کرد و لباس‌های رنگارنگ دور از شأن می‌پوشید. وقتی هم به او اعتراض می‌کردم، می‌گفت من که هنوز مثل تو پیر و زمینگیر نشده‌ام. نمی‌توانم بقیه عمرم را مریض‌داری کنم.

در حالی که حرف‌هایش بشدت عذاب می‌داد تصمیم گرفتم به هر شکل ممکن از او انتقام بگیرم. وقتی پیر مرد حرف می‌زد باز پرس به داستان لرزان و کمر خمیده او نگاهی انداخت. او از خود پرسید: این داستان لرزان با چه قدرتی سنگی بزرگ را با شدت تمام به سر زن بیچاره کوبیده و چگونه ضربه‌های پی‌درپی کارد را بر پیکر همسرش وارد آورده است؟

دقایقی بعد داستان لرزان پیر مرد با دستبند آهنی به یکدیگر گره خورده و از سوی ماموران روانه بازداشتگاه شد.

اما کارآگاهان در ادامه تحقیق از همسایه‌ها و اهالی محله دریافتند برخلاف اظهارات قاتل، شهنواز زن پاکدامن و مهربان و از نیکوکاران محله بوده که هیچ‌یک از همسایه‌ها مورد مشکوکی از او یا خانواده‌اش ندیده بودند.

وقتی افسر پرونده گزارش کاملی از ماجرا را روی میز باز پرس قرار داد، گفت: تنها انگیزه پیر مرد از این جنایت سوءظن شدید و تفاوت زیاد سنی آنها بوده است. این موضوع را پزشکی قانونی نیز تایید کرده است.

و شوهرهای جوان با هم درگیر بودند.

– شوهر شما کجاست؟

– رفته ماموریت شهرستان.

همین موقع زن جوان با دست به صورتش کوبید و گفت: او ای اگر شوهرم بفهمد سکنه می‌کند. او عاشق مادرش بود. خوب شد اینجا نبود و این صحنه را ندید.»

باز پرس پس از چند سؤال و جواب دیگر از زن جوان خواست تا در خانه بماند. از سوی دیگر ماموران تلاش برای شناسایی و دستگیری شوهر مقتول – تنها مظنون – جنایت را آغاز کردند.

هنوز ساعتی از جنایت هولناک نگذشته و باز پرس و کارآگاهان جنایی پلیس سرگرم بازجویی و تحقیق از همسایه‌ها بودند که خبر رسید همسر مقتول در پارکی حوالی محل زندگی‌اش دستگیر شده است.

به این ترتیب دقایقی بعد پیر مرد که هنوز آثار خون و درگیری روی لباس و سر و صورتش دیده می‌شد از سوی ماموران کلانتری دستگیر و به محل

نگاه کارشناس

سوءظن، آفت خانواده

فریبا همتی / روان‌شناس: یکی از دلایل قتل‌های خانوادگی، سوءظن به همسر است. اما این سوءظن و بدبینی خود از عوامل گوناگونی پدید می‌آید که یکی از آنها اختلاف سنی است. هر چند در سال‌های اخیر ازدواج مردان با زنان بزرگ‌تر از خود در حال رواج است، اما هنوز به آن میزان که ازدواج مردان مسن با زنان جوان‌تر از خود مرسوم است نوع نخست جای خود را در عرف و جامعه باز نکرده است. با این حال این نوع ازدواج‌ها که اختلاف‌های سنی بیش از ده سال در آن دیده می‌شود تبعات غیر قابل انکاری دارد که با گذشت چند سال و رسیدن به دوره میانسالی زوج‌ها نمود بیشتری پیدا می‌کند. یکی از

این پیامدها نیز بروز سوءظن به طرف مقابل است. وقتی مرد پا به سن می‌گذارد و خود را در آستانه پیری می‌بیند ناخودآگاه به همسرش که هنوز دوران جوانی می‌ماند سالی را طی می‌کند، حسادت کرده و بخصوص به نحوه رفتار وی با دیگران حساس می‌شود و چه بسا ساده‌ترین رفتار و گفتار او را بخصوص با جنس مخالف به نوعی دیگر تعبیر کرده و گاه همین توهمات ذهنی اگر با رفتارهای سرد و پر خاشاکانه همسرش در هم بیامیزد چه بسا فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر را رقم بزند.

بنابراین مردان و زنان باید به موضوع اختلاف سنی در ازدواج توجه داشته و با تامل و تفکر زیاد همسر آینده خود را انتخاب کنند.